

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره اول - بهار ۸۹ - شماره پی‌درپی ۷

مختصات زبانی سبک خراسانی در گلستان سعدی

(ص ۷۹ تا ۹۹)

سید مهدی صدرالحفاظی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۲/۱۶

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۳/۲۸

چکیده:

گلستان سعدی با وجود دارا بودن سجع و آمیختگی با آرایه‌های ادبی و بهره‌گیری از واژه‌ها و جملات و اشعار عربی، صاحب نثری ساده و موزون و شعری روان و درخور فهم همراه باشیرینی و عذوبت است. هر چند سبک گلستان در مجموع عراقی بشمار می‌آید و سعدی پا به پای دیگر شاعران و نویسندگان این سبک پیش رفته است، نشانه‌های بسیاری از مختصات سبک خراسانی در آن مشاهده می‌شود. سعدی با بهره‌بردن از این سبک، آثار خود را مطبوع‌تر ساخته است. معمولاً سبکها در سه سطح زبانی، ادبی و فکری بررسی می‌شود. در این مقاله سعی کرده‌ایم گلستان را فقط در سطح زبانی سبک خراسانی در مختصات سه‌گانه آوایی، لغوی و نحوی بررسی نماییم.

کلمات کلیدی:

گلستان، سبک خراسانی، مختصات زبانی.

۱ - استادیار دانشگاه تهران، مرکز عالی پژوهشهای انقلاب اسلامی msadr36@gmail.com

مقدمه:

همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود وین از او ماند، ندانم که چه با او برود سعدی را با سخن شیرین او میشناسیم. سخنی که هنوز بعد از هفت قرن همچنان جذابیت خود را دارد و بعنوان استاد سخن همواره از او یاد میشود. نثر سعدی پهلو به پهلو شعر او رخ مینماید. سادگی سخن سعدی به انضمام فصاحت و بلاغت، اثر او را سهل و ممتنع، بدیع و جاودان ساخته است.

گلستان سعدی، احیا کننده نثر فارسی است. زمانی که ادیبان و دانشمندان در نوشتن کتابهای خود از زبان عربی سبقت میگرفتند و با این عمل سهم خویش را در پیشبرد این شیوه، که مصرانه پیگیری میشد، ایفا میکردند و بدان میبالیدند و این خطر احساس میشد که نثر فارسی دستخوش انحراف شده است و با نفوذ زبان عربی، زوال زبان فارسی رخ مینمود، و از سوی دیگر «زبان عربی زبان دیانت و سیاست، زبان رسمی خلافت اموی و عباسی و همچنین زبان مادری امرایی بود که به نواحی مختلف ایران آمده و حکومت میکردند، پس بالطبع وسیله تقرب و پیشرفت مردمان بشمار میرفت که میخواستند در دستگاه حکومت مصدر کار و امر و نهی شوند» (علی دشتی، ۱۳۳۹، ص ۶۸) در چنین برهه‌ای بحرانی، سعدی به فریاد زبان فارسی رسید و دادخواهانه با تصنیف گلستان از ادامه بی‌امان و بی‌رحمانه تازی نگاری و نثر متکلف جلوگیری نمود و با بکارگیری نثری معتدل، حد واسط مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری و مقامات حمیدی گردید.

سعدی با نثر عالی و قلم متعالی خویش توانست نمایانگر آن باشد که زبان شیرین فارسی از زبان فصیح عربی ذره‌ای کم ندارد که لازم باشد همواره ادیبان و دانشمندان بدان متوسل شوند؛ درحالی‌که میتوانند تألیفات خود را به زینت نثر فارسی، افتخارآمیز به نگارش درآورند.

«در گلستان سعدی بهترین نمونه دو سبک نثر وجود دارد و در حقیقت این کتاب حافظ شیوه خراسانی و عراقیست به قسمی که اگر نبود، فساد دوران مغول به بعد و ناهنجاریهای اواخر قرن ششم به کلی نثر ما را نامفهوم میکرد و شاید موجب میشد که ادب منشور ما یکسره راه فنا سپارد.» (خزائلی، ۱۳۶۱، مقدمه، ص ۴۵)

سعدی فخامت سبک خراسانی (در این مقاله از نثر دوره اول همگام با شعر آن، سبک خراسانی یاد کرده‌ایم؛ همچنان که نثر دوران بعد را سبک عراقی) را با ظرافت سبک عراقی

بهم آمیخت. این مقاله بر اساس سطح زبانی و خصوصیات آن با مطالعهٔ دبیاجه و ابواب هشتگانهٔ گلستان صورت گرفته و بیانگر نشانه‌های سبک خراسانی در آنست. از آنجایی که این تحقیق مستقلاً انجام نشده بود، به بررسی آن مبادرت گردید.

ساده بودن نثر گلستان:

یکی از مختصات مهم سبک خراسانی ساده بودن آنست. قبل از ورود به موضوع مورد نظر به این مطلب میپردازیم. همچنانکه در ابتدای این مقاله اشارت رفت، سعدی در گلستان به ساده نویسی عنایت ویژه دارد، بطوری که این ویژگی در سراسر گلستان مشهودست و در زمانی که از تکلف‌گویی استقبال فراوان میشد، سعدی به ساده نویسی سبک کهن برگشت «زیبایی خاصی که در سادگی نهفته است و از چشم بسیار کسان پوشیده میماند، در نظر سعدی درخششی خاص دارد. تأمل در گلستان نشان میدهد که وی چگونه با بکارگرفتن کلمات و ترکیبات رایج و تمثیلهای ساده و همه‌کس فهم توانسته است نکاتی بسیار ظریف را مفهوم و مشهود کند. در این زمینه حتی بسیاری از مسائل پیچیده و دقیق فکری به مدد ذوق لطیف و ساده پسند سعدی بصورتی محسوس و روشن در پیش چشم تجسم می‌یابد. از آن جمله است: تمثیل معروف او در مورد بنی‌آدم و همدردی آنان با یکدیگر؛ شبانگاهی که دسته‌ای از دزدان از سفر باز می‌آیند، به تعبیر سعدی «نخستین دشمنی که بر ایشان میتازد خواب بوده است»؛ پسری در فواید سفر و حرکت و تلاش در زندگی به پدر میگوید: آسیا سنگ زرین متحرک نیست، لاجرم تحمل بارگران میکند و...» (یوسفی، ۱۳۶۸، ص ۴۱ و ۴۰)

چنانکه میدانیم در سبک‌شناسی سه سطح زبانی، فکری و ادبی مورد بررسی قرار میگیرد و پس از تجزیه و تحلیل اثر، ارزشیابی میشود. در این مقاله با توجه به محدودهٔ موضوع، سطح زبانی گلستان را از این جهت که نشانه‌هایی از ویژگیهای سبک خراسانی در آن مشاهده میشود، به کمک شواهد بررسی مینماییم. (صفحات شواهد براساس کتاب شرح گلستان دکتر احمد گیوی آمده است.)

در سطح زبانی، مختصات آوایی، لغوی و نحوی بررسی میشود. در این مقاله در بخش مختصات آوایی و لغوی به کلیات سبک‌شناسی اثر دکتر سیروس شمیسا نظر داشته‌ایم و

در بخش مختصات نحوی، جلد سوم سبک شناسی مرحوم بهار، کلیات سبک شناسی دکتر شمیسا و دستور مفصل امروز دکتر فرشیدورد مورد توجه بوده است.

الف - مختصات آوایی

۱- الف اطلاق: الف زایدی که در آخر فعل و اسم و حرف در می آید. سعدی فقط در فعل (گفت) مکررا الف اطلاق را آورده است:

بگفتا من گلی ناچیز بودم و لیکن مدتی با گل نشستم (ص ۱۶۸)
۱-۲. تغییر مصوت:

تغییر مصوت کوتاه به بلند یا اشباع:

(O) ← (u) : خوشیده بجای خشکیده (با حذف صامت ک):

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده (ص ۲۵۶)
اوفتاد بجای افتاد: اوفتادست در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار (۲۳۱)
۲-۲. تغییر مصوت بلند به کوتاه:

u ← a : پیرامن بجای پیرامون:

در میرو و وزیر و سلطان را بی وسیلت مگرد پیرامن (ص ۲۱۰)
i ← e : گرسی به جای گریستی:

بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و میگرسی خوش (ص ۲۳۵)
ā ← a : خوه بجای خواه:

دست کوتاه باید از دنیا آستین خوه دراز و خوه کوتاه (ص ۳۹۸)
۳-۲. استفاده از فتحه بجای ضمه مطابق با زبان کهن خراسان :

o ← a : چادر بجای چادر:

بس قامت خوش به زیر چادر باشد چون باز کنی مادرِ مادر باشد (ص ۳۸۴)
ادیب صابر از شاعران نیمه اول قرن ششم این مورد را بکار برده است:

هم اکنون خزان بینی از شرم سر در آرد به کافور گر چادری به باغ اندر از میوه چندین بتان ندانم که آراست بی آذری

(غلامرضایی، ۱۳۷۷، ص ۷۲)

- ۳- تلفظ واو معدوله بصورت a:
- عالم آن کس بود که بد نکند
نه بگوید به خلق و خود نکند (ص ۲۶۶)
- مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد
که عمر در سر تحصیل مال کرد و نخورد
۴- فتحه بجای کسره:
(ص ۳۷۱)
- گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد (ص ۱۷۶)
- ۵- اسکان ضمیر: مصوت آغاز ضمیر که همزه قبل از آنست، حذف میشود:
- «آت» بجای «آت» و «أش» بجای «أش»:
- خرمَنشُ بجای خَرَمَنش:
- هر که مزروع خود بخورد به خوید
وقت خرمَنشُ خوشه باید چید (ص ۱۷۰)
- ۶- اماله: میل (الف) به سوی (ی)
ایمن بجای آمین:
- گفت: پادشه را کرم باید تا رعیت بر او گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند. (ص ۱۹۴)
- ۷- حذف از کلمه (مخفف):
- صد به روزی کنند در مردشت
لاجرم قیمتش همی بینی (ص ۳۸۲) (بجای مردشت)
- چو مهتر سراید سخن ساخته به
ز گفتار بد کار پرداخته به (بجای پرداخته)
- (غلامرضایی، ۱۳۷۷، شعر از شاهنامه)
- ۸- تشدید مخفف:
- به کارهای گران مرد کار دیده فرست
که شیرش رزه درآرد به زیرخم کمند
(ص ۳۵۸)، (خم)
- گر همه زر جعفری دارد
مرد بی توشه برنگیرد گام (ص ۲۸۵)، (زر جعفری)
- ۹- تخفیف مشدد:
- سرکه از دسترنج خویش و تره
بهر از نان دهخدا و بره (ص ۳۹۹)، (بره)

ب - مختصات لغوی:

۱- استعمال لغات پهلوی (تعدادی از لغات پهلوی و نزدیک به پهلوی در گلستان وجود دارد، که در اینجا بیعضی از این لغات براساس حاشیه‌های دکتر معین بر برهان قاطع محمد حسین بن خلف تبریزی اشاره شده است)

۱-۱. آگن: به معنی پر کن از مصدر آگندن یا آکندن که در پهلوی *âkandan* بوده است. کسی که لطف کند با تو خاک پایش باش و گر خلاف کند در دو چشمش آگن خاک (ص ۴۰۱)
 ۱-۲. آهنگ: به معنی قصد که در پهلوی *ahang* بوده است.

دیدمش دامنی گل و ریحان فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده. (ص ۵۴)

۱-۳. انبان: به معنی کیسه در پهلوی *anbân* بوده است.

بر همه عالم همی تابند سهیل جای انبان می کند، جایی ادیم (ص ۳۵۱)

۱-۴. اندر بجای در که در پهلوی نیز *andar* بوده است:

چه حاجت که باوی کنی دشمنی که وی را چنان دشمن اندر قفاست (ص ۳۹۷)

۱-۵. پشیز: به پول ریزه نازک بسیار تنگ رایج گویند که در پهلوی *pashiz* (خردترین سکه ساسانی) بوده است:

قومی بر او گرد آمده، شربتی آب به پشیزی همی آشامیدند. (ص ۲۹۸)

۱-۶. نیوشیدن: به معنی شنیدن که در پهلوی *nighošidan* بوده است.

حدیث عشق از آن بطال منیوش که در سختی کند یاری فراموش (ص ۳۳۶)

۱-۷. همیدون: به معنی همچنین، ایدون در پهلوی *ēdōn* بوده است.

دو صاحب دل ننگه دارند مویی همیدون سرکشی و آزم جویی (ص ۳۰۶)

۲- استعمال لغات نزدیک به پهلوی:

۱-۲. آبگینه: به معنی شیشه که در پهلوی *apa kēnak* بوده است:

آبگینه همه جا یابی از آن بی محل است لعل دشخوار بدست آید، از آنست عزیز (ص ۳۸۲)

۲-۲. زمی: به معنی زمین که در پهلوی *zamīk* بوده است:

مگر ملایکه در آسمان و گرنه بشر به حسن صورت او در زمی نخواهد بود

۳- ساختن مصدر با یای مصدری از کلمات عربی:

اسم + ی :

خصمی: دشمن بودن

ملک پرسید که موجب خصمی اینان در حق تو چیست؟ (ص ۱۹۲)

اسم مفعول + ی :

معزولی: بر کنار شدن؛ معشوقی: معشوق بودن؛ مشغولی: مشغول بودن؛ مملوکی: غلام بودن

... گفت: معزولی به نزد خردمندان به که مشغولی. (ص ۲۰۳)

چون عاشق و معشوقی در میان آمد، مالکی و مملوکی برخاست. (ص ۳۱۳)

اسم فاعل + ی :

مالکی: مالک بودن؛ عاشقی: عاشق بودن

چون عاشق و معشوقی در میان آمد، مالکی و مملوکی برخاست. (ص ۳۱۳)

۴- (اندیشیدن از) و (اندیشه کردن) به معنی (ترسیدن):

گفت چندین وقت کجا بودی؟ گفت از جاهت می اندیشیدم. (ص ۲۱۴)

۵- (به جای) به معنی (در حق):

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند که دست جود تو با خاندان آدم کرد (ص ۳۶۹)

۶- (بیش) به معنی (دیگر):

از این ماخولیا چندان گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. (ص ۲۸۸)

۷- (پرستار) به معنی (خدمتگزار):

ای یار! زمانی توقف کن که پرستارم، کوفته بریان میسازند. (ص ۲۶۵)

۸- معانی حروف اضافه:

۸-۱. با :

- به معنی (به):

و شنید که با یاران میگفت: ندانم این آتش از کجا در انبار هیزم افتاد؟ (ص ۲۲۰)

- به معنی (باوجود):

حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر (ص ۳۸۱)

۸-۲. به:

- به معنی (با)، (با حضور):

به یک ناتراشیده در مجلسی برنجد دل هوشمندان بسی (ص ۲۳۸)

- به معنی (در):

فلان انبارم بترکستان است و فلان بضاعت بهندوستان. (ص ۲۸۸)

- به معنی (برای):

خود بگوشه صحرا بحاجتی بیرون رفتم (ص ۲۸۳)

- به معنی (در برابر):

ضعیفان را مکن بر دل گزندی که درمانی بجزور زورمندی (ص ۴۰۷)

- به معنی (از روی):

وقتی بجهل جوانی بانگ بر مادر زدم. (ص ۳۴۲)

- به معنی (از حیث):

چندان که تعلق خاطر آدمی زادست به روزی، اگر به روزی ده بودی، به مقام از ملایکه در

گذشتی. (ص ۳۵۱) به مقام: از حیث مقام.

- به معنی (به وسیله):

تا کار به زر بر می آید، جان در خطر افگندن نشاید. (ص ۳۷۶)

- به معنی (به کمک):

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه میکند به انبازی (ص ۳۷۳)

به دولت تو: به کمک

- به معنی (به سبب، به علت):

پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. (ص ۱۶۳)

- به معنی (به برکت):

اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. (ص ۱۶۴)

- به معنی (به اندازه، به مقدار):

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد کشندلشکریانش هزار مرغ به سیخ (ص ۲۱۳)

به پنج بیضه: به اندازه پنج تخم مرغ

- به معنی (سوگند):
گفتا به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم (ص ۱۷۲)
- به معنی (به عنوان):
به مزاحمت نگفتم این گفتار هزل بگذار و جدّ از او بردار (ص ۲۷۰)
- به (صفت برتر ساز):
بعزت تر و بلذت تر:
خلعت سلطان اگر چه عزیزست ، جامهٔ خلقان خود از آن بعزت تر و خوان بزرگان اگر چه لذیذست ، خردهٔ انبان خویش از آن بلذت تر. (ص ۳۹۹)
- ۸-۳. بر:
- به معنی (به):
هر که بر زیر دستان ببخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید. (ص ۴۰۷)
- به معنی (بر عهده):
بر تست پاس خاطر بیچارگان و شکر بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا (ص ۱۶۹)
- به معنی (روی):
بر گل سرخ از نم اوفتاده لالی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان (ص ۲۷۳)
- به معنی (نزد، سوی):
هم رقعه دوختن به و الزام کنج صبر کز بهر جامه، رقعه برخواجگان نبشت (ص ۲۷۵)
- ۸-۴. از :
- به معنی (درباره):
طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ. (ص ۳۵۳)
- به معنی (نسبت به ، در حق):
رحم بر بدان ستمست بر نیکان و عفو کردن از ظالمان جورست بر درویشان. (ص ۳۷۳)
- به معنی (میان):
چو انسان را نباشد فضل و احسان چه فرق از آدمی تا نقش دیوار (ص ۳۵۴)

۸-۵. که :

- به معنی (کسی که):

گفتم: دون است و بی سپاس و سفله و ناحق شناس که به اندک تغیر حال از مخدوم قدیم برگردد. (ص ۲۰۲)

- به معنی از:

ترک احسان خواجه اولی تر
- به معنی (زیرا که):

مکن گر مردمی، بسیار خواری
که سگ زین میکشد بسیار، خواری (ص ۲۷۸)

۸-۶. تا:

- به معنی (زنها):

تا! نشنوی زمسجد آدینه بانگ صبح
یا از در سرای اتابک غریو کوس (ص ۳۳۳)

۸-۷. حرف ربط مرکب:

حالی که به معنی چون

حالی که من این سخن بگفتم، عنان طاقت درویش از دست تحمل برفت. (ص ۳۶۲)

۹- استعمال لغات مهجور و متروک:

۹-۱. سکنج: بوی بد دهان

تشنه را دل نخواهد آب زلال
کوزه بشکست بر دهان سکنج (ص ۲۳۳)

۹-۲. قراگند: نوعی زره که درونش را با ابریشم خام پر میکرده اند:

در قزاگند مرد باید بود
بر مخنث سلاح جنگ چه سود؟ (ص ۲۳۷)

۹-۳. مورچانه: موریانه

آهنی را که مورچانه بخورد
نتوان برد از او به صیقل زنگ (ص ۲۴۸)

۹-۴. زیبق: جیوه

زیبقم در گوش کن تا نشنوم
یا درم بگشای تا بیرون روم (ص ۲۴۹)

۵-۹. ضریر: نایبنا

بحکم ضرورت با ضریری عقد نکاحش بستند. (ص ۲۷۱)

ج - مختصات نحوی:

۱- تمایل به استفاده از (ان) جمع در مقابل (ها):

حکیمان دیر دیر خورند و عابدان نیم سیر و زاهدان سدرمق. (ص ۳۸۷)

۲- انواع (ی):

۱-۲. یای شرط که به آخر فعل شرط و جزای شرط می‌افزودند.

اگر ژاله هر قطره‌ای در شدی چو خر مهره بازار از او پر شدی (ص ۳۶۸)

۲-۲. یای تمنی و ترجی:

کاش آنان که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی (ص ۳۲۹)

۳-۲. یای استمراری:

یاد دارم که در ایام طفلی متعبّد بودمی و شب خیز و مولع زهد و پرهیز (ص ۲۳۹)

۴-۲. یای شرح خواب:

گفت: ترا خوابی دیده‌ام، خیر باد! گفت: چه دیدی؟ گفت: چنان دیدمی که ترا آواز خوش

بودی و خلق از نفست در آسایش بودندی. (ص ۳۱۰)

۵-۲. یای بیان نوع:

یکی را از وزرا پسری کودن بود. پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی

میکن، مگر عاقل شود. (ص ۳۴۵)

۳- (ازین) بیان جنس: قبل از صفات (ازین) می‌آوردند و بعد از صفات مختار بودند،

یای نکره بیاورند یا نیاورند:

ازین مه پاره‌ای عابدفریبی ملایک پیکری طاووس زیبی (ص ۲۶۱)

۴- حرف اضافه مضاعف: آوردن دو حرف اضافه در پیش و پس اسم ویژگی‌ایست که در

گلستان بسیار آمده است .

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت. (ص ۱۶۳)

۵- ضمیر

- ۱-۵. کاربرد ضمیر (او) برای غیر انسان:
اگر ژاله هر قطره ای در شدی چو خر مهره بازار از او پر شدی (ص ۳۶۸)
- ۲-۵. آوردن ضمیر (این) بجای او:
... تا امشب که طالع میمون و بخت همایون بدین رقعہ رهبری کرد و به دست این، توبه کردم. (ص ۲۵۰)
- ۳-۵. آوردن ضمیر (تو) بجای ضمیر مشترک (خویش):
حاتم طایی را گفتند از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟ (ص ۲۸۳)
- ۴-۵. آوردن ضمیر (او) بجای ضمیر مشترک:
شکر خدای کن که موفق شدی به خیر زانعام و فضل او نه معطل گذاشتت (ص ۳۷۲)
- ۵-۵. آوردن ضمیر مشترک بجای ضمیر منفصل:
شاهد آنجا که رود، حرمت و عزت ببند و برانند به فہرش پدر و مادر خویش (ص ۲۹۴)
- ۶-۵. کاربرد ضمیر متصل مفعولی:
معلمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت (ص ۳۲۶)
- ۷-۵. پیوستگی ضمیر متصل به ضمیر منفصل:
- ضمیر منفصل در نقش مضاف الیه و متصل در نقش مفعولی:
کسی از متعلقان منش بر حسب واقعه مطلع گردانید. (ص ۱۲۱)
- ضمیر منفصل در نقش فاعل و متصل در نقش مفعول:
گفت: منت رهبری کنم. (ص ۲۸۱)
- ضمیر منفصل در نقش مضاف الیه و ضمیر متصل در نقش متممی:
ای که شخص منت حقیر نمود تا درشتی هنر نپنداری (ص ۱۸۶)
- ۸-۵. گردش ضمیر: با توجه بکثرت این ویژگی به چند نوع آن (با بسامد بالا) بسنده میکنیم:
گاهی ضمیر از آخر فعل به آخر حرف ربط یا از آخر اسم به آخر فعل و یا بالعکس منتقل میشود:
- از آخر متمم به آخر فعل (در نقش اضافی)

وگر صد باب حکمت پیش نادان بخوانی، آیدش بازیچه در گوش (ص ۲۵۱) گوشش

- از آخر فعل به آخر متمم (در نقش مفعولی):

در خندق طرابلس با جهودانم به کار گل داشتند. (ص ۲۵۸) (داشتم)

- از آخر فاعل به آخر فعل (در نقش اضافی):

نمیخواستش که دل آزرده شود. (ص ۳۱۰) دلش

- از آخر فعل به آخر متمم فعل ناقص (در نقش مفعولی):

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد (ص ۲۳۳) نخواندش

- از آخر فعل به آخر حرف ربط (در نقش متممی):

ز رده مرد سپاهی را تا سر بنهد و گرش زرندهی سر بنهد در عالم (ص ۲۰۲) ندهیش

- از آخر متمم به آخر فاعل (در نقش اضافی):

آنکه خبر یافت که آفتابش به سر تافت. (ص ۲۹۹) به سرش

- از آخر مضاف الیه به آخر قید (در نقش اضافی):

... اگر به ضرورت انتقام خواهی، تو نیزش، دشنام مادر ده. (ص ۲۲۸) مادرش

۶- قید :

۶-۱. استعمال قیودی از قبیل صعب، عظیم:

حاکم این سخن، عظیم بپسندید. (ص ۲۱۱)

... خاطری همراه ما کن که از دشمن، صعب اندیشناکم. (ص ۱۹۸)

۶-۲. کاربرد «بیش» به معنی «دیگر»:

انصاف از این مالخولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. (ص ۲۸۸)

۶-۳. کاربرد «کم از این» و «کمینه» به معنی «حداقل و دست کم»

معشوقه که دیر دیر بینند آخر کم از این که سیر بینند (ص ۳۱۷)

کمینه پیشه‌وری که به سعی باز و کفافی حاصل کند تا آبروی به تحصیل نان ریخته نگردد. (ص ۲۹۵)

۶-۴. کاربرد «برخی» به معنی «مقداری»:

... در این کتاب درج کردیم و برخی از عمر گرانمایه بر او خرج. (ص ۱۸۰)

۶-۵. «گاه» بجای «گاهی» و «وقت» بجای «وقتی»:

شکوفه گاه شگفته است و گاه خوشیده درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده (ص ۲۵۶)

- ۶-۶. (نه) در نقش قید نفی:
- نه چنانکه از پست عیب گیرند و پیشت بیش میرند. (ص ۲۳۶)
- ۷- مقدم آوردن معدود بر عدد:
- ... خشتی دو فراهم آورده و مشتی دو خاک بر او پاشیده. (ص ۳۵۸)
- ۸- تقدیم موصوف بر صفت مبهم (چند):
- تنی چند مردان کاری بینداخت. (ص ۱۸۵)
- ۹- آوردن (را) در معانی مختلف:
- ۱-۹. به معنی (در):
- شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبت افتاد. (ص ۱۷۳)
- ۲-۹. به معنی (به):
- تا به وقت فرصت، یاران را خبر دهد. (ص ۲۹۹)
- ۳-۹. به معنی (از):
- طفل بودم که بزرگی را پرسیدم از بلوغ. (ص ۳۵۳)
- ۴-۹. به معنی (بر):
- مرا آن دروغ پسندیده تر آمد از این راست. (ص ۱۸۳)
- ۵-۹. به معنی (درباره):
- ملک زاده‌ایی را شنیدم که کوتاه بود و حقیر. (ص ۱۸۴)
- ۶-۹. به معنی (در میان):
- این حکایت شنو که در بغداد رایت و پرده را خلاف افتاد (ص ۱۴۵)
- ۷-۹. به معنی (مخصوص):
- منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربتست. (ص ۱۶۳)
- ۸-۹. رای (فک اضافه):
- سواران را به گفت او تهور زیادت گشت. (ص ۱۸۶) تهور سواران
- ۹-۹. به معنی (در حق):
- گفت دعای خیرست تو را و جمله مسلمانان را. (ص ۱۹۹)
- ۱۰-۹. به معنی (تعلق داشتن):

- هر کس که تیر از حلقه انگشتی بگذرانند، خاتم او را باشد. (ص ۳۰۱) به او تعلق دارد.
- ۱۰- (یکی) علامت نکره قبل از اسم:
- یکی جهود و مسلمان مناظرت کردند چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم (ص ۳۸۱)
- ۱۱- آوردن (این) در مقام نقش حرف تعریف:
- گاهی هنگامی که اسمی را تکرار می‌کردند، قبل از اسم (آن) و (این) می‌آوردند که در حکم «الف و لام» حرف تعریف عربی و مفید عهد ذهنیست:
- ... مگر بر این طایفه درویشان که شکر نعمت بزرگان واجبست. (ص ۱۷۷)
- ۱۲- صفت تفضیلی:
- ۱-۱۲. آوردن (به) به معنی بهتر با (که) بدون فعل ربطی (است):
- بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد (ص ۱۶۳)
- ۲-۱۲. آوردن (کم) و (بیش) بدون پسوند (تر) به معنی (کمتر) و (بیشتر).
- هر که به طاعت از دیگران کمست و به نعمت بیش، صورت، توانگرست و به معنی، درویش. (ص ۳۶۳)
- ۳-۱۲. آوردن (مه) بدون پسوند (تر) به معنی (مهتر):
- چون در آید مه از تویی به سخن گرچه به دانی، اعتراض مکن (ص ۳۸۳)
- ۴-۱۲. آوردن (که) بدون پسوند (تر) به معنی (کهتر):
- چو از قومی یکی بیدانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را (ص ۲۳۸)
- ۵-۱۲. آوردن صفت تفضیلی عربی (اولی) با پسوند تفضیلی (تر):
- و ادای چنین خدمتی در غیبت اولی تر است. (ص ۱۷۷)
- ۶-۱۲. کاربرد صفت تفضیلی به معنی صفت عالی:
- هنر به چشم عداوت بزرگتر عیب است گلست سعدی و در چشم دشمنان خارست (ص ۳۰۴)
- ۷-۱۲. ساختن صفت تفضیلی با حرف اضافه به + اسم + تر:
- استاد دانست که جوان از او بقوت تر است. (ص ۲۲۲) بقوت تر: به معنی قویتر.

خلعت سلطان اگر چه عزیزست، جامهٔ خلقان خود از آن بعزتر و خوان بزرگان اگر چه لذیذ، خردهٔ انبان خویش از آن به لذت‌تر. (ص ۳۹۹) بعزت‌تر به معنی عزیزتر و بلذت‌تر: به معنی لذیذتر.

۱۳- مطابقت صفت و موصوف : در زبان عربی این قاعده رعایت میشود.

تنی چند از بزرگان عدول که در مجلسِ حکم وی بودندی... (ص ۳۳۲)، بزرگان عدول .

۱۴- مفعول:

۱-۱۴. آوردن (مر) قبل از مفعول همراه (را):

تو مر خلق را پریشان برای چه میکنی؟ (ص ۱۹۴)

۲-۱۴. نیاوردن (را) بعد از مفعول:

این بگفت و بر سپاه دشمن زد و تنی چند مردان کاری بینداخت. (ص ۱۸۵)

۱۵- فعل:

۱-۱۵. فعل ربطی:

در قدیم فعلهای «آمدن»، «نمودن»، «ماندن»، «افتادن» و «ایستادن» هم گاهی از افعال ناقص و ربطی لازم بوده‌اند:

ای سیر ترا نان جوین خوش نمایم معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشتست (ص ۱۹۶)

که «خوش» مکمل فعل ناقص «نمایم» و وصف مسندالیه آن؛ یعنی «نان جوین» است:

اوفتادست در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار (ص ۲۳۱)

که «ارجمند» مکمل «اوفتادست» و وصف مسندالیه آن یعنی «بی تمیز» است و «خوار» وصف «عاقل» است.

۲-۱۵. فعل ماضی ساده :

- آوردن (ب) بر سر فعل ماضی ساده:

لطف طبعش بدیدند و حسن تدبیرش بیسندیدند. (ص ۲۰۷)

۳-۱۵. فعل ماضی نقلی (افعال نیشابوری):

ندیدستی که گاوی در علف خوار بیالاید همه گاوان ده را (ص ۲۳۸) ندیده‌ای

۴-۱۵. فعل ماضی استمراری :

- با آوردن (همی) پیش از فعل و (ی) بعد از فعل ساده:

- بر در کعبه سائلی دیدم که همی گفت و میگرستی خوش (ص ۲۳۵)
- با آوردن (همی) پیش از فعل ساده:
- سنگ را با خود همی داشت. (ص ۲۱۴)
- با آوردن (ی) پس از فعل ساده:
- ... همگان را در مواجهه خدمت کردی و در غیبت نکویی گفتی. (ص ۲۱۷)
- ۵-۱۵. فعل مضارع:
- فعل مضارع بدون (ب):
- راست خواهی، هزار چشم چنان کور بهتر که آفتاب سیاه (ص ۱۹۳)
- فعل مضارع با (همی):
- سبزه در باغ گفته اند : خوش است داند آن کاین سخن همی گوید (ص ۳۲۱)
- ۶-۱۵. فعل امر:
- بدون (ب):
- دوستان گو، نصیحتم مکنید که مرا چشم بر ارادت اوست (ص ۳۱۴) گو: بگو
- با (می):
- یکی را از وزرا پسری کودن بود. پیش یکی از دانشمندان فرستاد که مر این را تربیتی میکن مگر عاقل شود. (ص ۳۴۵) میکن : بکن .
- ۷-۱۵. فعل دعایی:
- ایزد، تعالی و تقدس، خطه پاک شیراز را... در امان سلامت نگه دارد. (ص ۱۶۹)
- ۸-۱۵. فعل نفی:
- (ب) بر سر فعل ساده منفی:
- ما به سختی بنمردیم و تو بر بُختی بمردی. (ص ۲۴۶)
- مقدم آوردن (می) بر (ن) نفی در مضارع اخباری:
- می نگویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گناهم کش (ص ۲۳۵)
- ۱۶- افعال غیر بسیط پیشوندی (با افعال ماضی و مضارع و مصدر و با پیشوندهای : بر، فراز، فرا، فرو):

۱-۱۶. با فعل ماضی:

وقتی افتاد فتنه‌ای درشام هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند (ص ۳۴۶)
- با فعل مضارع:

به حاجتی که روی، تازه روی و خندان، رو فرو نیندد کارگشاده پیشانی (ص ۲۸۰)
فعل غیر بسیط مرکب:

۲-۱۶. فعل مرکب بجای افعال قیاسی:

ملک بفرمود تا مصارعت کنند. (ص ۲۲۱) مصارعت کنند بجای کشتی بگیرند.
شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری خیال بست به پیرانه سرکه گیرد جفت (ص ۳۴۳)
خیال بست، به جای تصمیم گرفت

۳-۱۶. فعل مرکب با فعلیار کهن:

بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت، ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن.
(ص ۱۸۲) سقط گفتن، به معنی ناسزا گفتن.

۴-۱۶. فعل مرکب با فعل یاور کهن:

دشمنی صعب روی نمود، همه پشت دادند. (ص ۲۰۲) پشت دادند به معنی پشت کردند.
۵-۱۶. عبارت فعلی:

ملک... به هم برآمد. (ص ۲۰۰) به هم بر آمد: به معنی خشمگین شد.

... موعظه‌های بلیغ گفتی و در سمع قبول من نیامدی. (ص ۲۵۰)

در سمع قبول من نیامدی: به معنی نمیپذیرفتم.

یکی از ملوک آن طرف اشارت کرد... که به نمک با ما موافقت کند. (ص ۳۰۲)

به نمک با ما موافقت کند: به معنی مهمان ما باشد.

۱۷- وجه مصدری:

توان به حلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف (ص ۲۱۴)
توان فرو بردن .

۱۸- افعال لازم و متعدی

۱-۱۸. لازم بجای متعدی:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم، خس
(ص ۱۹۱) روید، به معنی رویاند.

- ۱۸-۲. متعدی بجای لازم :
- پشت دو تای فلک راست شد از خرمی تا چو تو فرزند زاد مادر ایام را
(ص ۱۷۸) زاد: به معنی زاییده شد.
- ۱۹-۱. افعال در معنی کهن یا خاص:
- ۱-۱۹. زند: به معنی اثر دارد.
دشمن چه زند، چو مهربان باشد دوست؟ (ص ۱۹۲)
- ۱۹-۲. کند: به معنی سازد.
شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس (ص ۱۹۱)
- ۱۹-۳. کشته شد: به معنی خاموش شد.
... چنان بیخود از جای بر خاستم که چراغم به آستین کشته شد. (ص ۳۱۶)
- ۱۹-۴. گرفت: به معنی شروع کرد.
بیچاره در حالت نومیدی بزبانی که داشت، ملک را دشنام دادن گرفت. (ص ۱۸۲)
- ۱۹-۵. ماند: به معنی شباهت دارد.
توانگرزاده ای را دیدم... با درویش بچه ای بمنظره در پیوسته... بگورپدرت چه ماند؟ (ص ۳۵۸)
و واژه هائی مانند: پرداخت: به معنی فارغ شد (ص ۲۴۰) ؛ بی محل: به معنی بی ارزش (ص ۳۸۲)؛ خداوند: به معنی حاکم (ص ۲۴۵) ؛ قراضه: به معنی پول خرد (ص ۲۵۰) و معلوم: به معنی پول نقد (ص ۳۹۴) از دیگر نمونه ها، از این دست هستند .
- ۲۰-۲. جمله بندی: جمله های بی قاعده در گلستان فراوانست که به پاره ای از آنها اشاره میشود:
- ۲۰-۱. تقدم فعل بر متمم فعل:
- یکی را از بندگان خاص کیسه ای درم داد تا صرف کنند بر زاهدان. (ص ۲۶۳)
- ۲۰-۲. تقدم فعل بر مفعول:
- سبب آن که نمیبینم از ایشان کرداری موافق گفتار. (ص ۲۶۵)
- ۲۰-۳. تقدم فعل بر نهاد:
- مناسب سیرت ارباب همت نیست یکی را به لطف امیدوار کردن و ... (ص ۲۰۱)
- ۲۰-۴. تقدم فعل بر مکمل فعل ناقص:
- ملک زاده را شنیدم که کوتاه بود و حقیر. (ص ۱۸۴)

۲۰-۵. تقدم فعل بر صفت:

زاهدی... پسری داشت صاحب فراست. (ص ۲۳۹)

۲۱- کوتاهی جملات:

در شعر و نثر سبک خراسانی جملات کوتاه و روشن هستند و نوشته مبتنی بر ایجازست. این ویژگی در سبک عراقی مخصوصا در نثر فنی برعکس است. در جای جای گلستان این ویژگی بچشم میخورد:

سگان در قفای وی افتادند. خواست تا سنگی بردارد و سگان را دفع کند، زمین یخ بسته بود. عاجز شد، گفت: این چه بد فعل مردمند؛ سگ را گشاده و سنگ را بسته! امیر دزدان از غرفه بدید و بشنید و بخندید و گفت... (ص ۳۰۸).

۲۲- تکرار فعل ربطی:

هر جا گلست ، خارست و با خمر خمارست و بر سر گنج مارست و آنجا که در شاهوارست، نهنگ آدم خوارست. (ص ۳۶۸)

نتیجه:

این مقاله که به مختصات آوایی و لغوی، بویژه استفاده از لغات پهلوی و استعمال برخی لغات مهجور و متروک و کاربرد حروف در معانی خاص پرداخته و در بخش مختصات نحوی به کاربرد ویژه ضمیر و صفت و قید و همچنین کاربرد افعال در معانی کهن یا خاص توجه نموده به ویژگیهای سطح زبانی سبک خراسانی در گلستان پرداخته است و با استناد به آنها میتوان نشان داد که شعر سعدی در گلستان با توجه به برخی تغییرات و تعدیلهای بر پایه زبان کهن خراسانی که برخی تغییرات و تعدیلهای در آن انجام شده استوارست.

فهرست منابع:

- ۱- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۶)، شرح گلستان سعدی، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- بهار، محمد تقی (۲۵۳۵)، سبک شناسی ج ۱ و ۳، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ۳- خزائلی، محمد (۱۳۶۱)، شرح گلستان، چاپ چهارم، تهران: جاویدان.
- ۴- دشتی، علی (۱۳۳۹)، قلمرو سعدی، چاپ اول، تهران: ابن سینا.
- ۵- شمیسا، سیروس (۱۳۷۲)، کلیات سبک شناسی، چاپ اول، تهران: فردوس.
- ۶- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، سبک شناسی شعر پارسی، چاپ اول، تهران: جامی.
- ۷- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸)، دستور مفصل امروز، چاپ سوم، تهران: علمی.
- ۸- محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ۹- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۸)، تصحیح و توضیح گلستان سعدی، چاپ اول، تهران: خوارزمی.